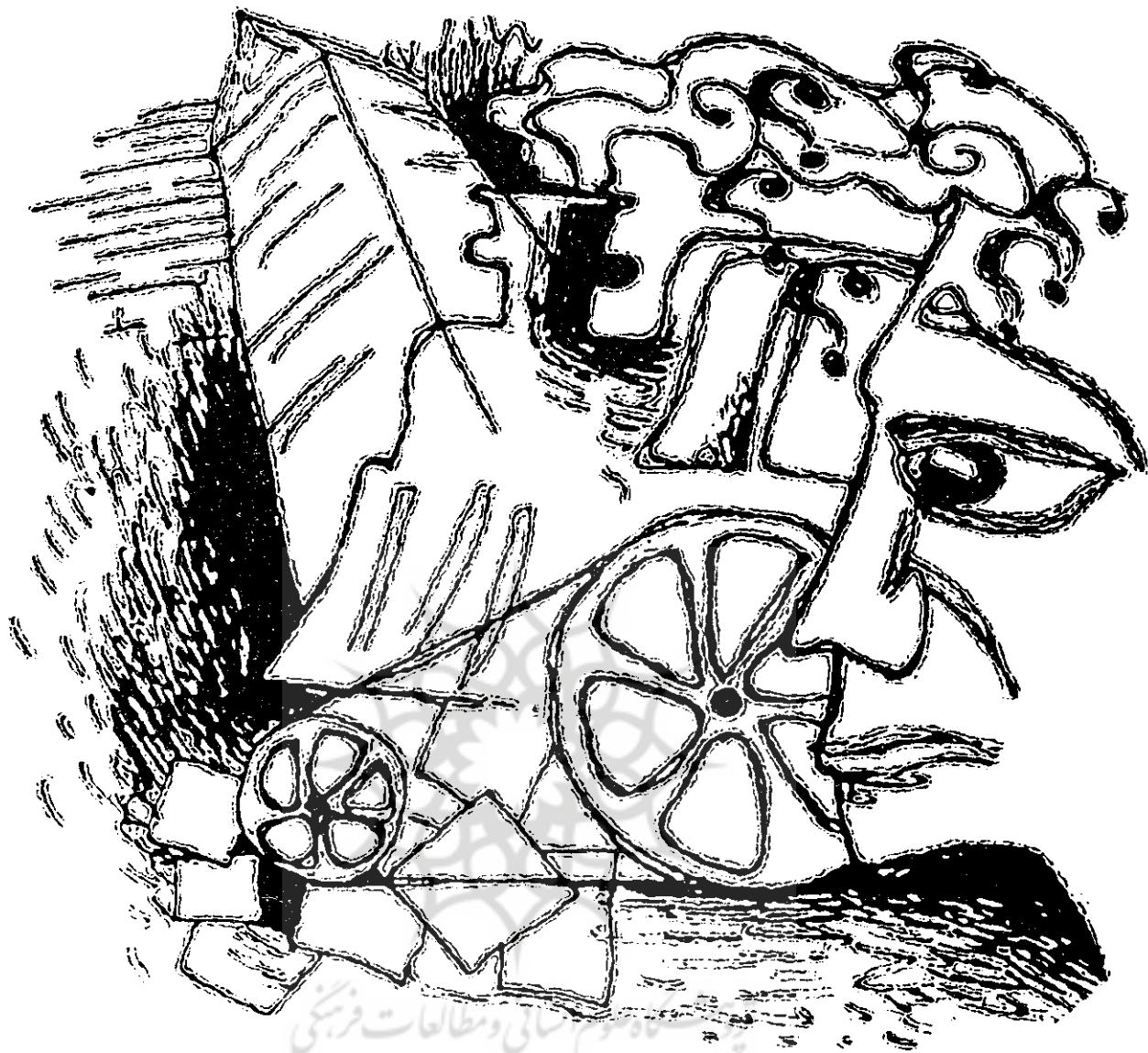


# اندیشه‌ها و نقش روشنفکران در



## چکیده مقاله

مبتنی بر ایجاد دولت اقتدارگرا همراه با «غرب ستایی» کرد که منجر به دیکتاتوری رضاشاه گردید. این دو راهکار به دلیل پارادوکس‌های ذاتی و تضاد با ارزشها و باورهای دینی جامعه راه به جایی نبرد و زمینه «غرب‌زدایی» و «بازگشت به خویش» را تزد برخی روشنفکران مسلمان، پس از کودتای ۲۸ مرداد، فراهم ساخت؛ فرایندی که نقطه عطف آن پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ بود.

اکنون با گذشت دو دهه از پیروزی انقلاب، مجدداً وقوع برخی رویدادها در خارج و داخل نوعی شیفتگی در میان برخی از نخبگان ایرانی نسبت به غرب ایجاد کرده و بار دیگر این سؤال را مطرح ساخته که باید در مقابل غرب و تمدن آن چه موضعی گرفت و چگونه رفتار کرد؟ به نظر می‌رسد یگانه راهکار برای ارائه پاسخی معقول به این سؤال و آگاهانیدن

در سالهای آغازین قرن نوزده میلادی، ایرانیان با موج تازه‌ای از استعمار غرب مواجه شدند و شکست خوردند. پیامد این شکست برای ایرانیان تکوین بحران هویت و طرح این سؤال بود که چگونه می‌توان بر ضعف و زبونی خود چیره شد؟ راهکار معقول از نظر نخبگان ایرانی، اعزام دانشجو به فرنگ و اخذ تکنیک و تمدن از غرب برای غلبه بر غرب بود. ماحصل این سیاست، ظهور نخبگان جدید فکری در عرصه اجتماع و سیاست ایران بودند که بعدها روشنفکر نامیده شدند. مهمترین رسالت آنان ارائه راهکاری برای مقابله با این بحران بود.

در آغاز، راهکار روشنفکران برای مقابله با این بحران، براساس «غرب‌خواهی» بود که منتهی به مشروطیت گردید اما ناکام ماند. این ناکامی آنان را ترغیب به ارائه راهکار جدیدی

# ایران؛ گذشته و حال

حسین مسعودنیا\*

بویژه معاصر را با اتکاء به تئوری نخبه‌گرایی تجزیه و تحلیل کنند و دیگر اینکه تماس جدید ما با مغرب زمین در دوران اخیر نه تنها سبب بروز برخی چالشها، از جمله بحران هویت، در جامعه ایران گردید بلکه این سؤال اساسی را در افق فکری بسیاری از ایرانیان مطرح ساخت که باید در قبال غرب چگونه رفتار کرد؟ موضوعی که هنوز هم ایرانیان در پاسخگویی به آن اتفاق نظر ندارند.

لذا بدیهی می‌نماید که شناخت این بحرانها و ارائه راهکارهایی برای مقابله با آن در جامعه، بیش از هر کس بر عهده کسانی باشد که نسبت به هر دو روی سکه، بحران و عامل ایجاد آن، شناخت دارند. شاید انتظار عام، با استناد به معنای واژه روشنفکر، آن باشد که روشنفکران این مهم را عهده‌دار گردند؛ واقعیتی که این گروه نه تنها به کرات در تاریخ معاصر ایران بر آن صحنه گذارده بلکه خود را لایق‌ترین و کارآمدترین عنصر برای انجام این مهم دانسته است. اکنون سؤال اصلی این است که روشنفکران ایران، طی دو قرن اخیر، تا چه اندازه در انجام این مأموریت موفق بوده‌اند و در صورت پاسخ منفی علل آن چگونه بوده و اکنون وظیفه چیست و چگونه می‌توان جبران مافات نمود؟

علاوه بر سؤال اصلی، سئوالات فرعی این پژوهش عبارتند از:

- ۱- روشنفکری به مفهوم نوین آن چگونه در تاریخ معاصر ایران معنا یافت؟
- ۲- حیات روشنفکری در تاریخ معاصر ایران به چند مقطع تقسیم می‌گردد؟
- ۳- تفاوت ماهوی هر مقطع با مقطع دیگر چیست؟
- ۴- مشکلات هر مقطع چه بوده و روشنفکران برای مقابله با آن چه راهکارهایی ارائه داده‌اند؟
- ۵- نقاط قوت و ضعف راهکارهای ارائه شده توسط روشنفکران چه بوده است؟
- ۶- با نگاه به گذشته، مشکل کنونی چیست و روشنفکران چه وظیفه‌ای در قبال این مشکلات دارند؟ فرض اساسی ما در این تحقیق بر آن است که روشنفکری

نسل جوانان از ماهیت واقعی تمدن غرب، معرفت و معرفی غرب و تمدن آن بدون حب و بغض باشد. اهمیت این غرب‌شناسی آن هنگام دو چندان می‌گردد که این مهم را در نظر آوریم که ما نظریه جدید «گفتگوی تمدنها» را در صحنه بین‌الملل مطرح نموده‌ایم؛ دکترینی که رمز موفقیت در استفاده از آن در جهان بین‌الملل علاوه بر معرفت از خود، معرفت از رقیب است. بنظر می‌رسد لایق‌ترین و کارآمدترین افراد برای این مأموریت روشنفکران باشند؛ اما روشنفکرانی مسلمان که به شرق اسلامی باور داشته و این واقعیت را بپذیرند که تمدن غرب دو رویه دارد؛ یکی رویه کارشناسی و علم و دیگری رویه استعمار.

## مقدمه

روشنفکر و روشنفکری از جمله واژه‌هایی هستند که معنای ماهوی آنها طی دو سده اخیر در ادبیات سیاسی به کرات دچار تحول گردیده است. تبیین این واژه اگر به مفهوم انتزاعی آن یعنی آگاه و روشن بودن نسبت به مسائل و مقتضیات زمان در نظر گرفته شود، بدون تردید سابقه‌ای دیرینه در تاریخ و ادب ایران زمین دارد. ولی به نظر می‌رسد واژه روشنفکر به مفهوم نوین آن در ادبیات سیاسی معاصر ایران، ماحصل تماسهای ایران با مغرب زمین طی دو قرن اخیر باشد. البته این سخن بدین معنا نیست که این واژه نیز بسان دیگر واژه‌های جدید نظیر جمهوری، ملیت، مشروطیت و غیره از غرب به ادبیات ایران راه یافت، چرا که در مراحل آغازین تماس جدید ایرانیان با مغرب زمین، قرن نوزده، برای بیان این مفهوم واژه‌های منورالفکر و نواندیش بکار می‌رفت و تنها در زمان سلطنت رضاشاه بود که فرهنگستان ایران واژه روشنفکر را جایگزین اصطلاح منورالفکر نمود<sup>(۱)</sup>؛ مضافاً اینکه به لحاظ جامعه‌شناختی نیز در همین زمان یعنی زمان حکومت رضاشاه بود که امکان گذاردن نام طبقه بر این جمع، البته با مفهوم جامعه‌شناختی آن، میسر گردید.<sup>(۲)</sup>

صرف نظر از تاریخچه این واژه، به نظر می‌رسد در سالهای اخیر از سوی گروههای مختلف در ایران، تلاشهایی برای تبیین نقش و موقعیت روشنفکران در تحولات سیاسی-اجتماعی معاصر ایران آغاز گردیده است. توجه به این مهم ناشی از دو واقعیت است؛ اول اینکه بسیاری از پژوهشگران تاریخ ایران همت بر آن دارند تا تاریخ ایران،

\* - عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.

به معنای نوین آن در ادبیات سیاسی معاصر ایران بر اثر تماس ایرانیان با مغرب زمین در قرن نوزده شکل گرفت. حیات جامعه روشنفکری ایران از آن مقطع تا کنون را می توان به چهار مقطع تقسیم کرد؛ مقطع نخست از ابتدای قرن نوزده تا وقوع کودتای سوم اسفند، مقطع دوم از کودتای اسفند ۱۲۹۹ تا اوایل دهه ۱۳۴۰، مقطع سوم از خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و مقطع چهارم از زمان پیروزی انقلاب تا کنون. راهکار ارائه شده از سوی روشنفکران برای مقابله با بحران هویت در ایران در مقطع نخست براساس غرب خواهی، در مقطع دوم براساس غرب ستایی و در مقطع سوم بر اساس غرب زدایی و بازیابی هویت خویش استوار بود. لذا اکنون با ظنین افکن شدن مجدد، البته بنا به دلایلی، این سؤال که «در قبال تمدن غرب چگونه باید رفتار کرد؟» وظیفه روشنفکران آن است که با باور به شرق، در صدد تشریح واقعی تمدن غرب برآیند تا هم کارگزاران را در تصمیم گیریها برای نحوه برخورد با غرب یاری دهند و هم اینکه دیدگاه توأم با شینتگی یا آشفتنگی جوانان نسبت به غرب را به واقعیت نزدیک کنند. لذا هدف از این نوشتار پاسخ به سئوالات فوق و اثبات فرضیه مطروحه در یک بستر تاریخی از ابتدای قرن نوزده تا کنون است.

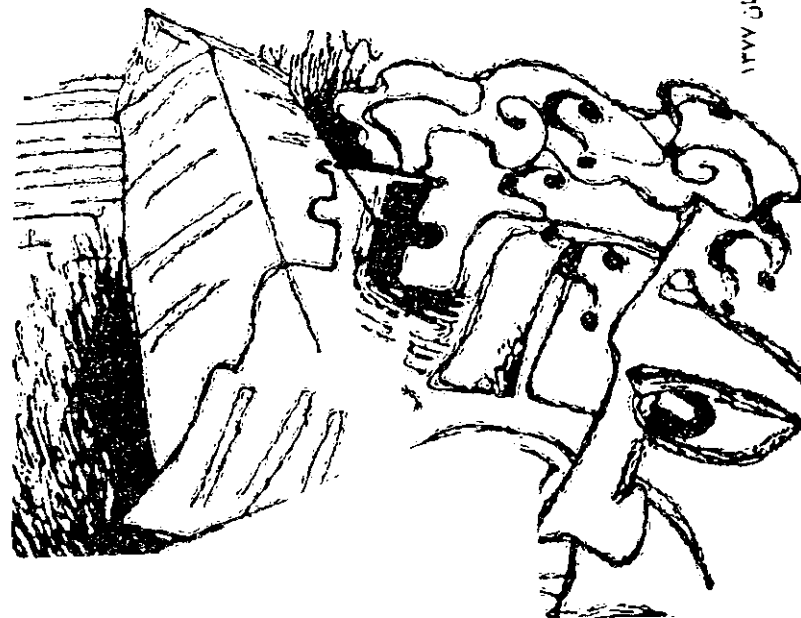
### روشنفکری؛ بیداری و غرب خواهی

در سالهای آغازین قرن نوزده، ایران با موج جدیدی از استعمار غرب، ناشی از تکوین انقلاب صنعتی، مواجه گشت. در این رویارویی، ایران نیز بسان دیگر کشورهای اسلامی، بر خلاف رویارویی نخستین که در دوره صفویه به وقوع پیوسته بود، به دلیل تفوق غرب به لحاظ صنعتی و نظامی با شکست مواجه شد. نقطه عطف این شکستها برای ایرانیان، ناکامی آنان در جنگهای اول و دوم ایران و روسیه و تن دادن به دو

عهدنامه ننگین گلستان و ترکمنچای به ترتیب در سالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ م / ۱۲۲۸ و ۱۲۴۳ هـ ق بود. این شکستها اگر چه برای نخستین بار در اذهان بسیاری از ایرانیان تکانه‌ای ایجاد کرد و این سؤال را مطرح ساخت که علت تفوق مغرب زمین بر مشرق زمین چیست؟ اما پاسخ به آن به دلیل غالب بودن غرب همراه با نوعی شینتگی به تمدن غرب همراه بود. به عنوان مثال عباس میرزا، ولیعهد قاجاری و فرمانده این جنگها، پس از تحمل این شکستها اگر چه در نامه‌ای خطاب به ژویر<sup>(۳)</sup>، فرستاده امپراطور فرانسه به ایران، این سؤال را مطرح ساخت که نمی دانم این قدرتی که شما / اروپائیا / را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه / است /؟ اما متأسفانه خود در پاسخ به آن بطور ضمنی بر تفوق غرب زبونی شرق صحه گذارد:

«شما در قشون جنگیدن و فتح کردن و بکار بردن تمام قوای عقلیه، متبحرید و حال آنکه ما در جهل و شغب غوطه‌ور و بندرت آتیه را در نظر می گیریم.»<sup>(۳)</sup>

از نظر عباس میرزا و همفکرانش، بهترین راهکار برای جبران عقب ماندگی ایران اعزام «کاروانهای معرفت» به فرنگ به منظور اخذ تکنیک و تمدن از غرب برای غلبه بر غرب بود.<sup>(۴)</sup> در راستای نیل بدین منظور بود که کاروانهای دانشجویی به منظور کسب علوم و فنون جدید به فرنگ اعزام شدند. این عده، که خاستگاه طبقاتی آنان متعلق به دربار - شاهزادگان - دولتمردان و اربابان اقتصاد بود، به هنگام اقامت در غرب به شدت تحت تأثیر انقلاب کبیر فرانسه و پیامدهای آن قرار گرفته و مایه‌های فکری خود را از آن به عاریت گرفتند.<sup>(۵)</sup> دانشجویان پس از بازگشت به ایران با دو گروه همسو گردیدند؛ یکی فارغ التحصیلان دارالفنون و دیگر ایرانیانی که افق فکری آنان بر اثر مسافرت به کشورهای اروپایی و همسایه، عثمانی و ماوراء قفقاز و روسیه، دچار تحول گردیده بود. به نظر می رسد نزدیک شدن این سه گروه به یکدیگر در ایران قرن نوزده، همزمان با سلطنت قاجارها در ایران، بر نخبگان صاحب نفوذ در جامعه ایران، یعنی دربار، روحانیون و اربابان اقتصاد، گروه جدیدی افزود<sup>(۶)</sup> که ابتدا منورالفکر و نو اندیش نامیده می شوند و بعدها، همانطور که گفته شد، واژه روشنفکر برای تعریف آنان بکار رفت و صاحب مختصات طبقه گردیدند. لذا اکنون مهمترین وظیفه این جمع، با توجه به شناخت



آنها از هر دو جامعه ایران و غرب، ارائه راهکاری برای بر طرف کردن شکاف موجود میان دو جامعه بود. تأمل و تفحص در آثار این نو اندیشان بیانگر این مهم است که آنان از میان دو عامل اصلی مؤثر در عقب ماندگی ایران معاصر، یعنی استبداد و استعمار، تنها استبداد را مد نظر قرار داده و از عامل دوم، به دلیل رعب زدگی در برابر تمدن غرب، یا چشم پوشی کردند و یا کم بها دادند. نگرش اخیر سبب گردید تا از نظر بسیاری از این نوخواهان، رمز اصلی پیشرفت اروپائیان وجود قانون و علت اصلی عقب ماندگی ایران عدم وجود قانون اعلام گردد. با توجه به چنین منظوری بود که میرزا ملکم خان عنوان قانون را برای روزنامه خود انتخاب کرد و مستشار الدوله عنوان «در یک کلمه» را برای کتاب خود برگزید، یعنی تفاوت دو جامعه در یک کلمه یعنی قانون است.

قانونخواهان بر این باور بودند که ضروری ترین مسئله برای جامعه ایران انجام اصلاحات از بالا، گسترش صوری دستگاه اداری و مقید کردن قدرت پادشاه از طریق وضع قانون است. البته هواخواهان و مجریان این نوسازی بر این باور بودند که باید این نوسازی را به سایر بخشهای جامعه نیز گسترش داد؛<sup>(۷)</sup> ضمن آنکه از نظر آنها یگانه رهیافت ممکن برای انجام این نوسازی، اخذ مبانی تمدن غرب و نهادهای اجتماعی آن بود. این عده برای نیل به منظور اخذ مبانی تمدن غرب، نه تنها معتقد به تحکیم پیوندهای اقتصادی و سیاسی ایران با دول غربی بودند بلکه حتی حاضر به اعطای امتیازات مختلف سیاسی و اقتصاد به بیگانگان بودند.

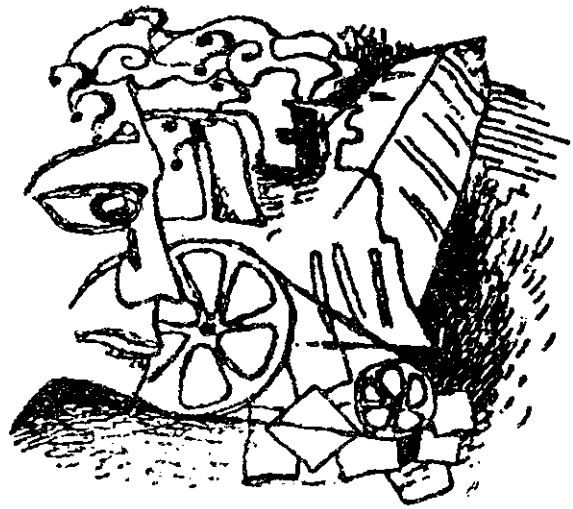
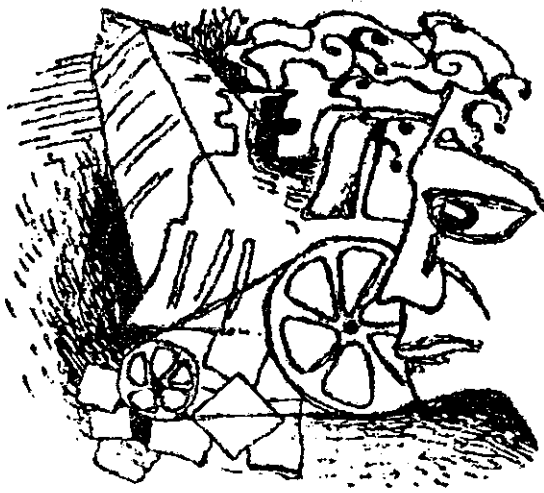
با استناد به مندرجات فوق این ادعا شاید صحیح به نظر آید که هواخواهی نسل اول از تجددخواهان ایرانی از غرب در مرحله «غرب خواهی» قرار داشت؛ یعنی اینکه بیشتر هواخواه اقتباس از تمدن مادی غرب بودند تا به عاریت گرفتن خلق و خوی حاکم بر رفتار غربیان. البته یادآوری این نکته ضروری است که نواندیشان ایرانی در این مقطع حتی در خصوص میزان تقلید از تمدن مادی غرب اتفاق نظر نداشتند. توضیح آنکه برخی از آنان که محدودیت های عرفی و مذهبی موجود در جامعه ایران را مد نظر قرار می دادند معتقد بودند که تقلید از غرب باید در چهارچوب مشخصی صورت گیرد.<sup>(۸)</sup> چنانچه طالبوف در مسالک المحسنین گفت «از هیچ ملت جز علم و صنعت و معلومات مفید هیچ چیز قبول نکنی، تقلید نمایی، یعنی همیشه ایرانی باش»<sup>(۹)</sup> و یا میرزا ملکم خان، که به «پدر روشنفکری» ایران معروف است، در رساله ندای عدالت گفت: «وانگهی کدام احمق گفته است که باید برویم و عادات

خارجی را تماماً اخذ نمائیم»<sup>(۱۰)</sup> اما در مقابل، روشنفکران رادیکالی مانند فتحعلی آخوندزاده، معتقد به تقلید جدی و تمام عیار از غرب بودند.

اختلاف نظر در میزان غرب خواهی سبب گردید تا غربخواهان، علیرغم اتفاق نظر در خصوص ممانعت دین و رهبران دینی از انجام نوسازی در ایران بسان اروپای بعد از رنسانس، در خصوص مقابله با دین و رهبران آن اتفاق نظر نداشته باشند. برخی از این روشنفکران، نظیر میرزا ملکم خان و مستشارالدوله با آگاهی از نفوذ عمیق مذهب و رهبران دینی در جامعه ایران، با استدلال به اینکه «ملاحظه اهل فناتیک مملکت لازم است»<sup>(۱۱)</sup> در صدد ایجاد نوعی همسازگاری بین اسلام و دمکراسی برآمدند؛ اما در مقابل روشنفکرانی نظیر آخوندزاده و همفکرانش، شدیداً به مذهب تاخته و خواهان استقرار جامعه ای کاملاً سکولار گردیدند.

تأمل در مندرجات فوق بیانگر این مهم است که اندیشه ها و راهکارهای نسل اول از تجدد خواهان ایرانی، از یک طرف به دلیل رعب زدگی در برابر تمدن غرب و از طرف دیگر به دلیل عدم شناخت صحیح و کامل از جامعه ایران دچار نوعی پارادوکس گردید؛ به این معنا که اگر چه آنان مأموریت خود را آگاهانیدن ایرانیان از رمز و راز پیشرفت اروپائیان برای رهایی آنان از سلطه بیگانگان اعلام کردند اما در نهایت راهکارهای آنان به تحکیم و تشدید این سلطه انجامید. این تضاد به همراه جدایی روشنفکران عهد قاجاری از توده مردم سبب گردید که ایرانیان در استفاده از مهمترین دستاورد مبارزات سیاسی خود در قرن نوزده، یعنی مشروطیت، ناکام مانند. تأمل در حوادث و وقایع روز شمار نهضت بیانگر این مهم است که گناه این ناکامی تا اندازه زیادی بر عهده روشنفکران است.

توضیح اینکه این رخداد، که نقطه عطفی در مسیر اصلاح ساختار سیاسی ایران و گامی اساسی در جهت احقاق حقوق ملت ایران بود، با مشارکت و همدلی سه گروه صاحب نفوذ روحانیت، تجار و روشنفکران تحقق یافت. اما علیرغم نقش آفرینی گروههای دیگر در این نهضت، روشنفکران از همان ابتدا با اتکاء به همان پیشینه ذهنی در صدد تقلید از غرب برآمدند؛ به عنوان مثال به هنگام صدور فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه بر اثر اصرار روشنفکران متحصن در باغ سفارت انگلستان بود که نامبرده ناگزیر از تغییر عنوان مجلس شورای اسلامی به شورای ملی گردید.<sup>(۱۲)</sup> پس از صدور فرمان و تشکیل مجلس برای تدوین قانون اساسی نیز تقی زاده، به عنوان رهبر جناح روشنفکری، اصرار داشت که «وقتی قوانین



کنیم و از آنها بخواهیم که کنستی توسیون اختراعی فرانسه و انگلیس و تصورات مونتسکیو و روسو را در پیشکوه لرستان و ممسنی فارس و قراچه داغ آذربایجان اجرا کنند»<sup>(۱۶)</sup>

از دیدگاه نویسنده سطور فوق، آنچه سبب گردید تا ایرانیان نتوانند به نحو صحیح از مشروطیت استفاده کنند، عدم آگاهی آنها از مفهوم نوین ملت و در نتیجه عدم وجود یگانگی ملی در بین آنان بود. منظور از مفهوم جدید ملت اشاره به واقعیتی داشت که در اروپای سده هیجده و اوایل قرن نوزده، اساس ایجاد کشورها گردیده بود و بر اثر آن دبستگی‌های دیرین مذهبی، طایفه‌ای، قومی و محلی جای خود را به وفاداری ملی داده بود. مهمترین عامل عدم تحقق این فرایند در ایران وجود بیماری مزمن فرقه‌گرایی در بین ایرانیان بر اثر عوامل مذهبی، زبانی و قومی بود:

«فرقه‌گرایی از بدترین بیماریهایی است که ایران را مبتلا ساخته است فرقه‌گرایی از نفاق مذهبی ناشی می‌شود... فرقه‌گرایی از اختلافات قبیله‌ای و زبانی مایه می‌گیرد... فرقه‌گرایی ناشی از اختلافات گسترده اجتماعی-میان شهر و روستا- پیر و جوان، ایت آموزش یافته نوین و توده‌های سنتی فکر می‌باشد»<sup>(۱۷)</sup>

تنها راهکار مناسب، به زعم همفکران کسروی، برای تحقق وحدت ملی در ایران عمومیت یافتن زبان فارسی، آگاهی ایرانیان از معنی ایرانی و از میان رفتن اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره بود.

ایدئولوگ‌های ناسیونالیسم اخیر، علاوه بر گرایش‌های شدید ملی‌گرایی، به دلیل تأثیرپذیری از منابع فرهنگی و تاریخی غرب عمیقاً بر این باور بودند که تنها راه ممکن برای پیشرفت ایران «رهانیدن کشور از قید و بند خرافات و روحانیون» و تقلید همه جانبه از غرب است. چنانچه به عنوان مثال تقی‌زاده در این باره گفت:

«وظیفه اول همه وطن دوستان ایرانی، قبول و ترویج

اساسی کشورهای مغرب زمین هست و می‌توان آنها را ترجمه نمود، بحث برای چیست؟»<sup>(۱۳)</sup>. همین تأکید روشنفکران بر اخذ «اصول نظم از غرب»، مخالفت گروه‌های مذهبی، بویژه علماء، را برانگیخت و از همان آغاز سبب ایجاد شکاف در رهبران نهضت گردید؛ فرایندی که در مجلس دوم با ترور آیت ... بهبهانی به اوج خود رسید؛ واقعه‌ای که تقی‌زاده متهم به دخالت در آن بود.

### روشنفکری؛ دلزدگی و غرب‌ستایی

افراط روشنفکران در جریان نهضت مشروطیت، زمینه ساز بروز تفریط‌هایی علیه

نهضت گشت که در نهایت به ناکامی جنبش انجامید. این ناکامی به همراه ظهور برخی نارسایی‌های دیگر در جامعه نظیر ناامنی، فقر اقتصادی و آشفتگی اداری<sup>(۱۴)</sup> سبب گردید تا بتدریج برخی افراد و گروه‌ها در جامعه ضمن اظهار «دلزدگی از سیاست»<sup>(۱۵)</sup> خواهان تغییر وضع موجود و واگذاری امور به افراد با کفایت گردند. بدین ترتیب، اکنون ایرانیان برای دومین بار در مدت زمانی نزدیک به یک قرن در صدد یافتن نوشدارویی برای درمان بیماری خود بودند. روشنفکران نیز از همان آغاز به پیدایش این خلاء آگاه گردیدند و در صدد ارائه راهکاری برای حل این معضل برآمدند. آنالیز آثار این روشنفکران بیانگر این مهم است که آنان برای نیل بدین منظور در صدد پاسخگویی به دو سؤال برآمدند:

۱ - علل ناکامی مشروطیت چه بوده است؟

۲ - چگونه می‌توان بر این ضعفها چیره شد؟

در خصوص پرسش نخست روشنفکران بر این باور بودند که مهمترین دلیل ناکامی مشروطیت عدم آمادگی ایرانیان بوده است. کسروی، یکی از معروفترین و رادیکال‌ترین روشنفکران این مقطع، در این باره نوشت:

«کافی نیست که چند نفر آخوند و کسبه خوش نیت و بی‌اطلاع از بروجرد و قمشه و اردبیل و نرمشیر جمع‌آوری

تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثناء»  
به سخن دیگر:

ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس. (۱۸)

بدین ترتیب روشنفکران ایرانی در دهه‌های نخستین قرن بیستم مروج نوعی ناسیونالیسم بودند که بهتر است آن را ناسیونالیسم متجدد و یا رادیکال بنامیم. (۱۹) مهمترین ویژگی این شکل از ناسیونالیسم بازسازی هویت ایرانی براساس پان ایرانیسم همراه با اقتباس از غرب در شکل غرب ستایی آن بود. از دیدگاه پیشگامان این نحله فکری، تنها دولت کارآمد برای انجام این مأموریت در ایران دولتی مقتدر و توانا بود.

تأمل در حوادث و رویدادهای تاریخ معاصر ایران بیانگر این مهم است که مهمترین پیامد دیدگاههای ارائه شده از سوی روشنفکران در این مرحله، تأسیس سلسله پهلوی توسط رضاخان و دیکتاتوری شانزده ساله وی در ایران بود. نامبرده، که از طریق کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ وارد صحنه سیاست ایران گردیده بود، با اتکاء به حمایت داخلی و خارجی در آبان ۱۳۰۴ هـ / ۱۹۲۵ م موفق به خلع احمدشاه از سلطنت و تأسیس سلطنت پهلوی گردید. بررسی کارنامه سیاسی-اجتماعی رژیم رضاشاه بیانگر این مهم است که نامبرده در طول دوران سلطنت شانزده ساله خود نقش ابزار پرگماتیک برای تحقق اندیشه‌های ناسیونالیست‌های متجدد را ایفا کرده است. البته بعید بنظر می‌رسد که انجام چنین مأموریتی تصادفی بوده باشد؛ چرا که در فروردین ۱۳۰۰ هـ ش / ۱۹۲۱ م تعدادی از روشنفکران که در قالب انجمن ایران جوان تجمع کرده بودند با رضاخان، که در آن موقع وزیر جنگ بود، ملاقات کردند و مرامنامه خود را به وی ارائه دادند. به دنبال آن رضاخان رو به آنان کرد و گفت «حرف از شما ولی عمل از من خواهد بود.... به شما اطمینان می‌دهم که همه این آرزوها را برآورم و مرام شما را که مرام خود من نیز هست از اول تا آخر اجرا کنم». (۲۰) اما هواخواهان دیکتاتوری از یک نکته غافل ماندند و آن اینکه در یک نظام دیکتاتوری ایدئولوگ‌ها و تئورسین‌های خود نظام نیز محلی از اعراب ندارند.

اشغال نظامی ایران توسط قوای انگلستان و شوروی در زمان جنگ جهانی دوم، شهریور ۱۳۲۰ / سپتامبر ۱۹۴۱، به حیات سیاسی رژیم رضاشاه پایان داد و دوران جدیدی را در تاریخ معاصر ایران نوید داد. خروج رضاشاه از ایران و بوجود

آمدن نوعی فضای باز سیاسی در ایران، زمینه ساز انجام برخی تحولات در عرصه اجتماع و سیاست این کشور گردید. یکی از مهمترین ویژگیهای این مقطع از حیات سیاسی ایران توجه مجدد به مشروطیت و تلاش برای استقرار دموکراسی در چهارچوب قانون اساسی مشروطیت است. هواخواهان این طرز تفکر، که طیفهای مختلفی از نیروهای ملی و مذهبی را دربر می‌گرفت و گاه قانونگرا نیز نامیده می‌شدند، بر این باور بودند که در داخل شاه باید سلطنت کند نه حکومت و به لحاظ خارجی نیز ملت ایران باید خود سرنوشت خود را تعیین کند. گسترش و اوج گیری اندیشه اخیر به همراه دخالت‌های نیروهای بیگانه در امور داخلی ایران به هنگام اشغال ایران، سبب شکل‌گیری نوعی ناسیونالیسم در ایران گردید که از غرب و ابزارهای استعماری آن انتقاد می‌کرد. نوک پیکان ناسیونالیسم ایرانی در این مقطع متوجه بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس بود. مهمترین پیامد این ناسیونالیسم تشکیل جبهه ملی و تلاش برای ملی کردن صنعت نفت بود. (۲۱)

اما طرح برخی انتقادات از غرب در این مقطع به معنای آگاهی روشنفکران از خطاهای گذشته و تلاش برای جبران آنها نبود؛ چرا که اولاً انتقاد از غرب صرفاً سیاسی بود نه ایدئولوژیک، مضافاً اینکه در این مرحله تنها بریتانیا مورد انتقاد قرار می‌گرفت و همزمان با آن تلاش جدی برای باز کردن پای آمریکا به ایران و جلب حمایت آن کشور برای مقابله با بریتانیا بعمل می‌آمد؛ مهمتر از همه اینکه انتقاد از غرب بیشتر از سوی جبهه ملی تعقیب می‌شد؛ سازمانی که رهبری سیاسی آن با دکتر محمد مصدق بود و آیت... کاشانی نیز ابتدا از آن حمایت می‌کرد.

به این ترتیب اگر چه شور و شوق نهضت ملی شدن نفت سبب گردید تا در فضای روشنفکری ایران به طور موقت زمزمه‌هایی در انتقاد از غرب طنین افکن شود و تلاشهایی برای احیای هویت ملی ایرانیان صورت گیرد ولی صرف نظر از این تلاشهای موقت، تأمل در ادبیات سیاسی ایران در این مقطع بیانگر این مهم است که صبغه اصلی روشنفکری در این مقطع همچنان غرب ستایی است. سر مقاله مجله ماهانه یادگار شاهد مثال گویای این ادعاست:

«امروز برای هیچکس در این که تمدن اروپایی مایه سعادت و فلاح زندگانی است شک و شبهه‌ای باقی نمانده تا آنجا که اگر کسی منکر این حقیقت شود جز آنکه او را سفیه یا سفسطه بخوانیم راهی دیگر نداریم». (۲۲)

نکته جالب توجه اینکه باز شدن فضای باز سیاسی در

ایران در این مقطع و ورود مقتدرانه حزب توده در صحنه سیاست ایران همراه با حمایت‌های علنی و جدی شوروی از آن، غرب ستایی را نفس تازه‌ای بخشید و اصولاً نوع خطرناکتری از غرب ستایی، یعنی غرب ستایی مرامی [ایدئولوژیک] را بر غرب ستایی سیاسی - اقتصادی جاری افزود. چنانچه لازمه روشنفکری در این مقطع هواخواهی از این نحله فکری و داشتن گرایش‌ها چپ گردید. به قول ادیبی:

«لازمه روشنفکری تر و تازه آن است که انسان چپ روی و یا لااقل چپ نمایی کند. رو به "شمال" داشته باشد که در آن زمان قبله آزادگان جهان معرفی شده بود.»<sup>(۲۳)</sup>

### روشنفکری؛ غرب زدایی و بازیابی هویت

کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، صرف نظر از پیامدهایی که به لحاظ داخلی و خارجی برای رژیم بعد از کودتا داشت، در تاریخ روشنفکری ایران نقطه عطف بشمار می‌آید. این حادثه سبب گردید تا از آن پس گروه‌های روشنفکری در ایران به دو گروه کاملاً مجزا تقسیم گردند: یکی تداوم دهنده خط مشی غرب ستایی و دیگر غربزدایان. دسته اول همچنان معتقد به ترویج غرب ستایی و تقلید همه جانبه از غرب بودند. این گروه که در سالهای بعد برخی از فارغ التحصیلان از فرنگ برگشته را با خود همراه داشتند، همت بر آن گماردند تا با استفاده از فرصتهای خلق شده توسط رژیم، بویژه در دوران صدارت امیرعباس هویدا، نه تنها با جذب در سیستم نقش طبقه دیوانسالار حامی رژیم را ایفا کنند؛ بلکه مشاوران و مجریان رژیم برای انجام اصلاحات در جامعه ایران باشند.<sup>(۲۴)</sup> مهمترین پیامد این اصلاحات، که در چهارچوب برنامه‌های هفت ساله و پنج ساله از سوی رژیم تعقیب می‌شد، اسلام زدایی و تحکیم پیوندهای ایران با غرب، بویژه آمریکا، بود. اما گروه دوم با مد نظر قرار دادن کودتای ۲۸ مرداد به عنوان یک کاتالیزور، اندیشه انتقاد از غرب و تلاش برای استفاده از رقابت موجود بین قدرتهای غربی را کنار نهاده و غربزدایی و تلاش برای بنیانگذاری نهضت بازگشت به خویش را سر لوحه کار خود قرار داد.

مرحوم جلال آل احمد بنیانگذار این جریان فکری بود که کار خود را با نگارش دو اثر ارزشمند «غربزدگی» و «روشنفکران در خدمت و خیانت» آغاز کرد. هدف آل احمد از نگارش کتاب نخست، آگاهانیدن روشنفکران ایران از این مهم بود که غرب نوشارو نیست بلکه مرضی مهلک و جانکاه است. نویسنده در کتاب دوم به تشریح این نکته پرداخت که رمز موفقیت و پیشرفت در ایران همکاری دو جناح روحانیت و

روشنفکری است؛ واقعیتی که در طول تاریخ معاصر ایران به دلیل تقلید کورکورانه روشنفکران ایرانی از غرب هرگز تحقق نیافته است.<sup>(۲۵)</sup>

بدین ترتیب جلال آل احمد حرکتی را بنیان گذارد که هدف از آن جایگزین ساختن اندیشه «ایرانی مسلمان ماندن در قبال غرب» به جای «شبه غرب شدن» بود. قیام خرداد ۱۳۴۲ و سخنرانیهای حضرت امام علیه السلام نهضت غربزدایی و بازگشت به خویش اسلامی را به نقطه اوج خود رساند. امام علیه السلام در سخنرانیهای خود در خرداد ۴۲ و سال بعد بر علیه امتیاز کاپیتولاسیون شدیداً به قدرتهای مداخله گراجنبی در کشورهای مسلمان، بویژه ایران، تاخته و تمام بدبختیهای آنان را ناشی از دخالت اجانب در مقتدرات آنان اعلام کرد. وی یگانه راه نجات ملت‌های اسلامی را قطع رشته‌های وابستگی و رجعت به خود اسلامی اعلام کرد:

«اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشمداشت به غیر خود نداشته باشد، در درازمدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد و آنچه انسانهای شبهه به اینان به آن رسیده‌اند، شما هم خواهید رسید؛ به شرط اتکال به خداوند تعالی و اتکاء به نفس و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب.»<sup>(۲۶)</sup>

البته بازگشت به خویش اسلامی از دیدگاه رهبر کبیر انقلاب به معنای چشم پوشی از دستاوردهای مادی تمدن جدید نبود؛ زیرا از نظر وی:

«ادعای آنکه اسلام با نوآوری مخالف است... بک اتهام ابلهانه بیش نیست... زیرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوردها، اختراعات و ابتکارات و صنعت‌های پیشرفته است... هیچگاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد.»<sup>(۲۷)</sup>

با وجود این امام هرگز این نکته را کتمان نکرد که تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی در دوران معاصر با مخالفت دو گروه مواجه می‌شود؛ یکی روشنفکران غربزده که دین را کامل برای اداره جامعه نمی‌دانند و دیگری تحجرگرایان سنتی که مخالف نوآوری در اسلام با اتکاء به اصل اجتهاد براساس مقتضیات زمانند. لذا از نظر وی تنها راهکار مناسب برای مقابله با این دو گروه، مسلح شدن حوزه‌های علمیه به باب اجتهاد و مد نظر قراردادن شرایط زمان و مکان بود:

«روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره

جامعه کافی نیست. حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشد و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهیای عکس‌العمل مناسب باشد.» (۲۸)

قیام خرداد ۴۲ و ترسیم خطوط اصلی جنبش احیای هویت ایرانی با اتکاء به اسلام توسط حضرت امام علیه السلام سبب گردید تا پس از تبعید ایشان از ایران، این خط‌مشی توسط برخی علمای حوزه و روشنفکران مسلمان تداوم یابد. اگر چه از میان روحانیون شخصیت‌های متعددی در این راه گام برداشتند اما بنظر می‌رسد نقش استاد شهید مرتضی مطهری، البته به زعم نگارنده، از مابقی با اهمیت‌تر است. نامبرده، به عنوان مجتهد مسلم با استفاده از فرصتی که از طریق تدریس در دانشگاه برای وی فراهم شده بود، همت بر آن گمارد تا از یک طرف نهضت غربزدایی را که چند سال قبل آغاز گردیده بود کامل کند و از طرف دیگر این نکته را ثابت کند که اولاً اسلام دین کاملی است؛ ثانیاً این دین قادر به پاسخگویی به نیازها و مشکلات زمان است.

«در قرون اخیر با کمال تأسف در میان جوانان و به اصطلاح «طبقة روشنفکر مسلمان» تمایلاتی در جهت غربگرایی و نفی اصالت‌های شرقی و اسلامی و تسلیم و تقلید در بست از «اسیم‌های» غربی پدید آمده است و بدبختانه این گرایش در حال گسترش است.

ولی خوشبختانه احساس می‌شود که طلیعه یک بیداری و آگاهی در برابر اینگونه تمایلات کورکورانه و خواب آلود

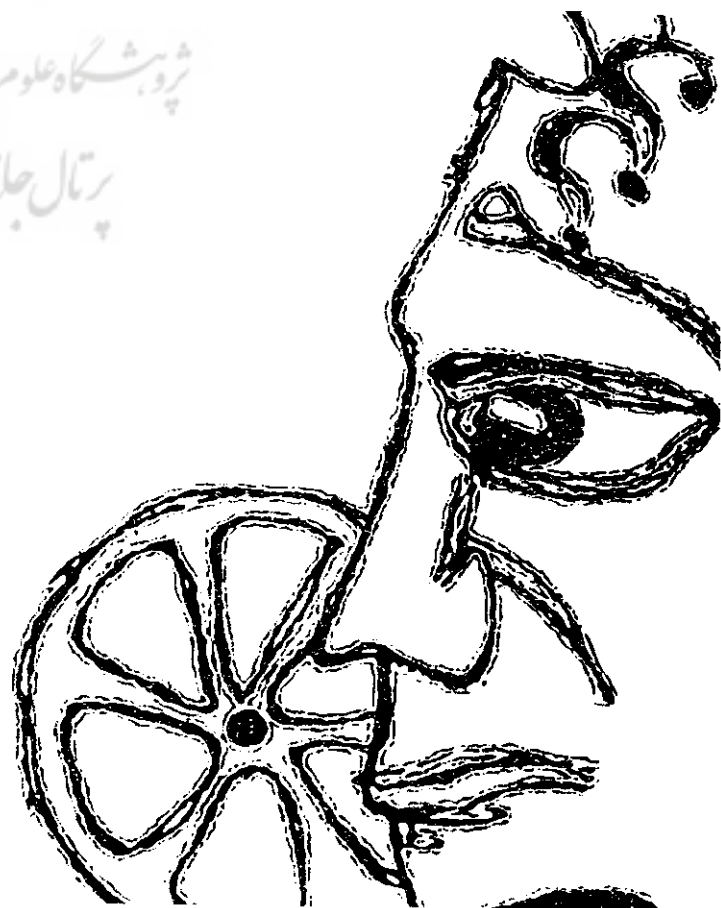
آشکار می‌شود. ریشه این گمراهی خواب آلود تصور غلطی است که این گروه به اصطلاح از جنبه «دگماتیک» مقررات اسلامی در اذهان خویش دارند.... امروز جهان اسلام بیش از هر وقت دیگر نیازمند به یک نهضت قانونگذاری است که با یک دید نو و وسیع و همه جانبه از عمق تعلیمات اسلامی ریشه بگیرد و این ریسمان استعمار فکری غرب از دست و پای مسلمانان باز شود.» (۲۹)

استاد مطهری نه تنها این ضرورت را درک کرد بلکه با نگارش کتبی از قبیل خدمات متقابل اسلام و ایران، حقوق زن در اسلام، اسلام و مقتضیات زمان و غیره عملاً در این راه گام گذارد.

بحث پیرامون جنبش غربزدایی و بازگشت به خویشتن را با یادی از دکتر علی شریعتی پایان می‌دهیم. نامبرده پس از تحصیل در فرانسه و بازگشت به ایران نه تنها هواخواه حرکت بازگشت به خویشتن شد بلکه به یکی از فعالان سر سخت این خیزش مبدل شد. او که به هنگام اقامت در فرانسه با برخی از رهبران انقلاب الجزایر نیز آشنا شده بود، پس از اتمام تحصیل و بازگشت به ایران، در صدد آگاهانیدن مردم و بویژه جوانان از این نکته برآمد که ملت‌های جهان سوم، از جمله ایران، تنها با بازگشت به ریشه، میراث ملی و فرهنگ مردمی خود می‌توانند امپریالیسم را شکست داده و برالیناسیون اجتماعی چیره شوند. ضمناً او بر این نکته تأکید داشت که منظور از بازگشت به خویشتن در ایران بازگشت به فرهنگ اسلامی است:

«من می‌خواهم در اینجا به یک مسئله اساسی بپردازم، مسئله‌ای که در میان روشنفکران آفریقا، روشنفکران آمریکای لاتین و آسیا الآن مطرح است و آن مسئله «بازگشت به خویشتن» است.... وقتی می‌گوئیم «بازگشت به خویش» در واقع منظورمان «بازگشت به فرهنگ خویش» است.... [اما] شاید [شما] نتیجه بگیرید که ما نباید به خویشتن نوادی [آریایی] برگردیم. ولی من قطعاً چنین نتیجه‌گیری را رد می‌کنم.... برای ما بازگشت به خویشتن نه به مفهوم باز یافتن ایران پیش از اسلام بلکه بازگشت به خویشتن فرهنگی اسلامی به ویژه شیعی مان است.» (۳۰)

روشنفکری، انقلاب، چالش‌ها و ضرورت غرب شناسی پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) در بهمن ماه ۱۳۵۷/۱۹۷۹ و به دنبال آن تشکیل حکومت جمهوری اسلامی، آخرین مرحله از تلاش ایرانیان در مرحله غرب زدایی و تلاش برای بازیابی هویت اسلامی - ایرانی شان بود. اما اکنون با نزدیک شدن پایان دومین دهه از عمر انقلاب







مارکسیسم آیا مصلحت آن نیست که ما نیز با عبرت گرفتن از این رویداد رویارویی با غرب را کنار گذارده و تمدن غرب را به عنوان یک واقعیت بپذیریم؟ این اندیشه زمینه ساز تکوین رویکردی نسبت به تمدن غرب نوأم با شیفتگی و حیرت بود.

- تلاش برای انجام نوسازی و توسعه در ایران بعد از انقلاب رویداد دوم که این شیفتگی را برای برخی تشدید و گاه

اجتناب ناپذیر نمود، ورود ایران به دوران معروف به توسعه است. اکنون دو دهه از عمر انقلاب می‌گذرد. تاریخ انقلاب در این دوران، قبل از آغاز دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی، را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: یکی دوران دهساله‌ای که با پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ آغاز می‌گردد و با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران و اعلان آتش بس در جنگ ایران و عراق پایان می‌یابد و دیگری دوران هشت ساله ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی که پس از رحلت امام علیه السلام

آغاز و در تابستان ۱۳۷۶ خاتمه یافت. مقطع نخست را بهتر است عصر نهادینه شدن انقلاب و تثبیت نظام بنامیم حال آنکه مقطع دوم به دلیل تأکید رئیس جمهور وقت بر مسئله توسعه به عصر سازندگی شهرت یافت.<sup>(۳۲)</sup> علیرغم تفاوت ماهوی دو مقوله نوسازی و توسعه با یکدیگر در فرهنگ علوم اجتماعی، این دو واژه در سالهای اخیر در ایران معمولاً به عنوان واژه‌های مترادف استعمال می‌گردند. ولی صرف نظر از این بحثهای آکادمیک، بسیاری مقطع دوم تاریخ انقلاب را عصر نوسازی در حیات جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌کنند. نوسازی در مفهوم انتزاعی آن به معنای گذار یک جامعه از مرحله سنتی به مدرن پس از فراهم شدن مقدمات آن یعنی انباشت سرمایه و تحولات تکنولوژیک است. با استناد به این تعریف از همان ابتدا برای انجام نوسازی در ایران دو سؤال اساسی مطرح شد:

۱- سرمایه و تکنولوژی از کجا تأمین گردد؟

۲- آیا راهکاری جز مدد جستن از غرب برای دست یابی به دو ابزار نخستین نوسازی ممکن است؟ نهایتاً اینکه ورود به عصر سازندگی برای برخی این ایده را مطرح ساخت که نوسازی و توسعه در ایران جز با اتکاء به غرب ممکن نیست. لذا یکبار دیگر گروهی بر این باور شدند که برای ترقی و توسعه، تمکین در مقابل غرب اجتناب ناپذیر است.

بنظر می‌رسد وقوع برخی

رویدادها در سطح جهان و داخل

ایران سبب طرح مجدد این سؤال اساسی فراروی

اذهان بسیاری از نخبگان و جوانان ما گردیده که تلقی

ما از غرب چگونه باید باشد و چه موضعی در قبال آن اتخاذ کنیم؟ رویکردی مهرآمیز یا توأم با کین. مهمترین عواملی که منجر به طرح مجدد این مسئله در افق فکری برخی از ایرانیان گردیده است عبارتند از:

- فروپاشی شوروی و ارائه تزی پایان تاریخ

در سالهای آغازین آخرین دهه از قرن بیستم امپراطوری

شوروی فرو پاشید؛ قدرتی که در طول حیات هفتاد و اندی

ساله خود مدعی رهبری نیمی از جهان بر اساس ایدئولوژی

مارکسیسم بود. وقوع این رویداد به هنگام حاکم بودن نظام دو

قطبی بر روابط بین‌الملل سبب گردید تا قطب پیروز،

ایدئولوژی خود یعنی لیبرال دمکراسی را تنها و آخرین

نوشدارو برای سعادت بشر اعلام کند. فوکویاما<sup>(۳۳)</sup> مورخ ژاپنی

الاصول آمریکا، مروج اصلی این نظریه بود که برای اثبات آن

کتاب «پایان تاریخ و واپسین انسان» را نوشت. نامبرده برای

اثبات نظریه خود چنین استدلال کرد:

«پایان تاریخ زمانی است که انسان به شکلی از جامعه

انسانی دست یابد که در آن عمیق‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای

بشری برآورده شود. بشر امروز بجایی رسیده است که

نمی‌تواند دنیایی ذاتاً متفاوت از جهان کنونی را تصور کند، چرا

که هیچ نشانه‌ای از امکان بهبود بنیاد نظم جاری وجود ندارد....

دمکراسی لیبرال "نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر" و

"آخرین شکل حکومت بشری" است و در این مقام "پایان

تاریخ" بشمار آید.<sup>(۳۴)</sup>

شکست مارکسیسم و تبلیغات وسیع غرب در جهت اثبات

حقانیت خود و ناکارآمد جلوه دادن ایدئولوژیهای دیگر،

یکبار دیگر این سؤال اساسی را فراروی افراد و گروههایی در

جامعه مطرح ساخت که با توجه به توانایی لیبرالیسم در شکست

\* - F.Fukuyama

- ریاست جمهوری حجت الاسلام و المسلمین سید محمد

خاتمی در ایران

سومین عاملی که موضوع چگونگی نگرش و رفتار در قبال غرب را در افق فکری کشور مطرح ساخت، پیروزی آقای خاتمی در انتخاب ریاست جمهوری خرداد ماه ۱۳۷۶ بود. با آغاز دوران ریاست جمهوری ایشان، انقلاب ایران به تعبیر خود وی وارد دومین مرحله - ولی به زعم نگارند وارد سومین مرحله - از دوران حیات خود گردیده است. صرف نظر از اینکه ما کدام تقسیم بندی را در مورد دوران ریاست جمهوری ایشان در نظر بگیریم، واقعیت این است که نامبرده در ایام مبارزات انتخاباتی شعارهای جدیدی را در فضای کشور مطرح ساخت و پس از بدست گرفتن زمام امور نیز بارها بر این مهم تأکید کرد که به میثاق خود با ملت پایبند است. هدف اصلی رئیس جمهور جدید ایران، تعقیب برخی برنامه‌های اصلاحی در داخل و صلح در خارج است. تأمل در شعارهای انتخاباتی و سخنرانیهای آقای خاتمی بیانگر این مهم است که هدف اصلی وی از برنامه‌هایش در داخل تحقق عدالت اجتماعی، حکومت قانون، جامعه مدنی، آزادیهای فردی، دموکراسی مشارکت آمیز و مسئولیت دولت و به لحاظ خارجی نیز اتخاذ یک سیاست خارجی خلاق و استوار با اتکاء به تز «تنش زدایی» است. راهکار نامبرده برای نیل به این اهداف در داخل، تأکید بر انجام توسعه سیاسی پا به پای توسعه اقتصادی و در خارج نیز رد اندیشه «برخورد تمدنها» و جایگزین ساختن دکترین «گفتگوی تمدنها» در عوض آن است،<sup>(۳۳)</sup> پیشنهادی که اخیراً در مجمع عمومی سازمان ملل با استقبال مواجه شد و نخستین سال هزاره سوم میلادی سال گفتگوی تمدنها نام گرفت.

اعلان و تعقیب سیاستهای اخیر از سوی دولت جدید ایران مجدداً ضرورت توجه و تأمل در تمدن غرب و نحوه نگرش به آن را مطرح ساخت، اما این بار نه بخاطر تلقی مهرآمیز یا حیرت آمیز بلکه به این لحاظ که هدف در داخل، انجام اصلاحاتی است که برای تعریف آنها واژه‌های بیگانه یا غربی استعمال می‌گردد اما از نظر رئیس جمهور در جامعه اسلامی ایران معنایی متفاوت دارد؛ به عنوان مثال آقای خاتمی بر این باور است که جامعه مدنی در ایران اسلامی متفاوت از جامعه مدنی غرب است و یا آزادی با لیبرالیسم فرق دارد. و از نظر خارجی نیز، هدف گفتگوی تمدنهاست اما نه به معنای گفتگو میان غالب و مغلوب بلکه گفتگو در شرایط تساوی به منظور شناخت یکدیگر به منظور یاری رساندن به کارگزاران در تصمیم‌گیریهای داخلی و خارجی.

فرجام سخن اینکه پس از موفقیت ایرانیان در بازیابی هویت خود، یکبار دیگر مسئله غرب و نحوه نگرش در قبال آن به سوالی اساسی در فضای کشور مدول گردیده است؛ البته از سوی گروههای مختلف و بنا به دلایل مختلف. از یک طرف برخی طراحان این سوال کسانی هستند که مجدداً به همان اندیشه پیشگامان توسعه و تجدد در ایران رجعت کرده‌اند و بر این باورند که باید تفوق غرب را پذیرفت و از آن برای پیشرفت مدد جست. از سوی دیگر نخبگان و گروههایی بر این باورند که راهکار مناسب برای مقابله با تفکر نخست، منع و تحریم غرب نیست بلکه معرفت غرب برای تحول در نگرش منفعلانه نسبت به غرب است؛ چرا که از این طریق می‌توان ماهیت واقعی تمدن غرب را شناساند مضافاً اینکه دیدگاه مهرآمیز یا توأم با کین نسبت به آن را به دیدگاهی واقعی نزدیک ساخت. مهمتر اینکه پس از این معرفت، اصلاحات در داخل سهل‌تر و ارزیابی آنها منصفانه‌تر و سیاست خارجی نیز فعالتر و کارآمدتر خواهد بود. لذا از این پس غرب شناسی و تبیین واقعی تمدن غرب یک ضرورت است؛ ضرورت است از یک طرف برای مقابله با تلاش غرب به منظور معرفی خود به عنوان آخرین نسخه برای سعادت بشر و از طرف دیگر بخاطر اینکه در عصر جدید معتقد به باز کردن باب گفتگو و دیالوگ در عوض جنگ در سیاست خارجی هستیم. بدیهی است که این رسالت، معرفت غرب و معرفی واقعی آن، بر دوش روشنفکران حاضر در جامعه باشد؛ اما روشنفکرانی که به دو موضوع ایمان داشته باشد؛ اول اینکه اسلام دین جامع و کاملی است و قدرت پاسخگویی به نیازهای زمان را دارد و دیگر اینکه تمدن غرب دو رویه دارد؛ یکی رویه دانش و کارشناسی و دیگری رویه استعمار. به عبارت دقیق‌تر روشنفکر واقعی در مقطع کنونی کسی است که با باور به شرق اسلامی در صدد تبیین غرب برآید.

### نتیجه

جامعه ایران از ابتدای قرن نوزدهم به بعد، بر اثر تماس با غرب، دچار بحران هویت گردید. از آن موقع تاکنون یکی از وظایف اصلی روشنفکران ارائه راهکاری برای مقابله با این بحران بوده است. رهیافت روشنفکران برای مقابله با این چالش در سه مقطع به ترتیب غربخواهی، غرب ستایی و غربزدایی اعلام شد. اما از میان این راهکار تنها رهیافت غربزدایی، آن هم در آن هنگام که متولیان آن واقعیت‌های جامعه ایران را مد نظر قرار دادند، مثمر واقع شد و با پیروزی اسلامی ایران به نقطه اوج خود رسید. اکنون بنا به دلایلی بحران هویت مجدداً در

حال تکوین است مضافاً اینکه ما خود نیز خواستار گشودن باب جدیدی در رابط خود با غرب براساس دکترین گفتگوی تمدنها هستیم. بنظر می‌رسد در شرایط کنونی رمز موفقیت ما در رویارویی با این بحران نوپا و استفاده مقتدرانه از دکترین گفتگوی تمدنها در سیاست خارجی، قبل از هر چیز داشتن معرفت واقعی از تمدن غرب است. اکنون این مهم، غرب شناسی، نه تنها وظیفه روشنفکران است؛ بلکه آنها لایق‌ترین افراد برای انجام این مأموریت‌اند اما روشنفکرانی مسلمان که اولاً اسلام را دین جامع و کاملی بدانند. ثانیاً این واقعیت را بپذیرند و در صدد شناساندن آن باشند که تمدن غرب دو رویه دارد؛ یکی رویه کارشناسی و علم و دیگری رویه استعمار.



**فهرست منابع و مآخذ**

- ۱- پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی (تهران، نشر نی، ۱۳۷۷) ص ۱۷۸.
- ۲- همان، ص ۱۸۱.
- ۳- عبدالهادی حائری، نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۳۰۸.
- ۴- حمید عنایت، احیای تاریخی اسلام، ترجمه احمد تدین، در مجموعه تاریخ معاصر ایران (تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۸) کتاب اول، ص ۵۱-۵۰.
- ۵- فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت (بی جا، سخن، ۱۳۴۰)، ص ۲۰ به بعد.
- ۶- برای اطلاع بیشتر از این موضوع رجوع شود به: فرهنگ رجایی، خاستگاه نخبگان سیاسی با گذشته و حال، در کتاب معرکه جهان‌بینی‌ها (تهران، احیاء کتاب، ۱۳۷۳).
- ۷- مصطفی اجتهادی، «ساختار قدرت در عهد قاجاریه از آغاز تا انقلاب مشروطیت»، نشر دانش، س سیزدهم، ش دوم، ص ۱۹.
- ۸- عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴) ص ۳۸-۴۲.
- ۹- عبدالرحیم بخار تبریزی (طالبوف)، مسالک المحسنین، به کوشش باقر مؤمنی (تهران، جیبی، ۱۳۴۷) ص ۱۹۴.
- ۱۰- مجموعه آثار میرزا ملکم خان، تدوین و تنظیم محیط طباطبایی (تهران، علمی، بی تا) ص ۱۹۷.
- ۱۱- حائری، تشیع و مشروطیت، همان، ص ۴۳.
- ۱۲- محمد رضا خلیلی خو، توسعه و نوسازی ایران در دوران رضاشاه (تهران، جهاد دانشگاهی شهید بهشتی، ۱۳۷۳) ص ۸۵.
- ۱۳- به نقل از فرهنگ رجایی، مروری بر برداشت‌های ایرانیان

از غرب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی ش ۴۸-۴۷، ص ۱۸.

- ۱۴- نیکی، آر. کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی (تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۹). ص ۱۲۹.
- ۱۵- نادر انتخابی، ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت، نگاه نو، ش ۱۲، ص ۹.
- ۱۶- به نقل از همان، ص ۱۰.
- ۱۷- به نقل از آبراهامیان، همان، ص ۱۵۸-۱۵۷.
- ۱۸- به نقل از انتخابی، همان، ص ۱۵.
- ۱۹- همایون [محمدعلی] کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضانقیسی (تهران، پایرو س، ۱۳۶۶)، ج اول، ص ۱۱۷-۱۱۶.
- ۲۰- انتخابی، همان، ص ۲۵.
- ۲۱- برای اطلاع از این تحولات ن-ک به: ریبجادی کاتیم: ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین (تهران، کویر، ۱۳۷۱).
- ۲۲- به نقل از رجایی، مروری بر...، ص ۲۰.
- ۲۳- اشاره به سخنرانی دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، به نقل از رجایی، همان، ص ۲۱.
- ۲۴- جیمزبیل، شیر و عقاب، ترجمه فروزنده برلیان (تهران، نشر فاخته، ۱۳۷۱)، ص ۲۲۶ به بعد.
- ۲۵- رمضانی، روح ا... گرایش‌های روشنفکری در عصر مصدق در کتاب مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی. گردآوری جیمزبیل و ویلیام راجرولینس ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کتاره بیات (تهران، نشر نو، ۱۳۶۸) ص ۵۱۱.
- ۲۶- امام خمینی، صحیفه نور (تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱)، ج ۲۱، ص ۱۸۴.
- ۲۷- همان، ص ۱۷۸.
- ۲۸- همان، ص ۱۰۰.
- ۲۹- مطهری، مرتضی، مرجعیت و روحانیت (قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، بی تا) چاپ دوم، ص ۱۶۸ و ۱۶۷.
- ۳۰- شریعتی، علی، بازگشت به خویشتن، ص ۳۰-۱۱، به نقل از آبراهامیان، همان، ص ۵۷۹.
- ۳۱- امیری، مجتبی، پایان تاریخ و بحران اعتماد، بازشناسی اندیشه‌های تازه فوکویاما، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۹۸-۹۷، ص ۱۱.
- ۳۲- مسعودنیا، حسین، درآمدی بر تجددخواهی و تهاجم فرهنگی در ایران؛ گذشته و حال، مجله سیاست خارجی، س یازدهم، ش دوم، ص ۳۴۳-۳۴۴.
- ۳۳- رمضانی، روح ا... تغییر پیش‌انگاره‌های سیاست خارجی ایران: به سوی صلحی مردم سالارانه، ترجمه علیرضا طبیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۳۰-۱۲۹، ص ۱۱۸.